

اسماء و صفات باری تعالی در آثار ملا احمد و ملا مهدی نراقی

موسی الرضا امین الزارعین

مقدمه

از جمله نکات قابل ملاحظه جمع بین اُنس و نسیه است.

ای رفیق خلوت تنهایی
ای انیس این دل سوداییم
چون تسویه قالب آدم به سر حد کمال رسید، جناب مقدس باری عزوجل چنان که در تخمیر طینت او دیگران را مجال تصرف نداد که "خمیرت طینه آدم بیدی" در تعلق روح به قالب نیز هیچ چیز را واسطه نساخت «ونفخت فیه من روحی». چون روح مجرد به قالب خاکی در آمد، خانه‌ای دید ظلمانی پر وحشت مبنی بر چهار اصل متضاد بی بقاء دل بر آن نهاد.

روح نازنین که چندین هزار قرن در جوار رب العالمین به صد هزار ناز پرورش یافته بود و قدر آن نشناخته، متوحش گشته قدر اُنس را فهمید و ذوق نعمت وصال را دریافت. آتش مفارقت در جانش مشتعل شد؛ خواست برگردد مجالش ندادند. اول در عالم اُنس بود و به این جهت آن را انسان نامیدند: «هل اتی علی الانسان». آخر فراموش کار شد، آن را ناس خواندند: «یا ایها الناس». شاید از فراموشی باز گردد و ایام اُنس را یاد کند: «و ذکرهم بایام الله».

اولاد آدمی چون مأنوس به عالم دیگر است و یاد فراق آن عالم در جان اوست و در او رنگ عالم غیب و شهادت است، پس به کمال جسمیت نرسد الا به روزگاران!
نکته دیگر این که این دو بزرگوار صفات خداوند را عین ذات دانسته و هر دو قول اشاعره و معتزله را رد کرده‌اند؛ هم چنان که حاجی سبزواری فرموده است:
الاشعری باز یاد قبائله
وقال بالنیابة المعتزله

با وجود این شاید بتوان گفت مقداری به نظر معتزله نزدیک اند؛ چنانکه ملاً احمد نراقی (ره) در طاقدیس فرموده است:

تو خلیفه حقی و نایب مناب
جانشین پادشاه مسطاب
ملاً محمد مهدی در صفحه ۶۴ انیس الموحیدین ذات الهی را نایب مناب و قائم مقام صفات دانسته است. دیگر این که جناب ملاً مهدی در قره العیون فرموده است که بین خداوند و مخلوقات حجابی متصور نیست و حال آنکه فرزند خلفش و دیگر بزرگان حجاب بین انسان و خداوند را قائل می باشند. شاید از طرف خداوند حجابی متصور نباشد ولی در طرف آدمیان نیت حجاب است: «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز».

نیایش در سروده های ملاحمد نراقی

یا هوی نفسی حیوتی بهجتی	یا مُنئ قلبی نعیمی جتی
یا مزیل الهم کشاف الکروب	یا ضیاء القلب یا نور القلوب
یا حبیبی منک سقمی والشفا	یا طیبی منک دائی والدواء ^۱
ای انیس این دل سوداییم	ای رفیق خلوت تنهاییم
ذاک جسمی ذاک روحی فی فناک	ان ترید القتل فی قلبی رضاک ^۲

(مثنوی طاقدیس، ب ۴، ص ۲۸۱)

در باب علم لدنی که علم به ذات و صفات حضرت احدیت است

نکته: بعضی عرفا در مقامات شیخ و صفات او گفته اند: قال الله سبحانه: «فوجدا عبداً من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدناً علماً»^۳ از این جا پنج رکن مقام رکنیت به دست می آید:

اول: عبدیت حق که در بند هیچ چیز به جز خدا نباشد تا در همی باقی ماند عبد است

۱. مولوی در مثنوی معنوی بدین مضمون نیک سروده است (ابیات ۴ و ۳، ص ۲، دفتر اول، تهران: چاپ سنگی، انتشارات اسلامیه):

شاد باش ای عشق خوش سودای ما	ای طیبیب جمله علت های ما
ای دوی نخوت و ناموس ما	ای تو افلاطون و جالینوس ما

۲. حدیث قدسی.

۳. پس یافتند بنده ای از بندگان ما را که داده بودیم او را رحمتی از نزدمان و آموخته بودیم او را از نزدمان علمی (کشف، آیه ۶۵).

آن را: «هر چه در بند آئی بنده آئی».

دوم: استحقاق قبول حقایق از حضرت بی واسطه "آئیناه رحمة من عندنا" و آن میسر نشود تا به کلی از حجاب بشری و روحانی خلاصی نیابد.

سیم: آن که خصوصیت دریافت رحمت خاص از مقام عبدیت.

چهارم: تعلّم علم از حضرت بی واسطه.

پنجم: تعلّم علم لدنی بی واسطه و مراد از علم لدنی علم به ذات و صفات آن حضرت

است بی واسطه و سایط و علاوه بر این پنج ارکان بیست صفت دیگر باید.

سخن و تفسیر ملاحمد نراقی در توحید افعالی^۱

کسی که ابواب معرفت بر او گشوده شد و امر عالم، کماهو حقه، به او منکشف گردید می داند که آسمان و زمین و خورشید و ستارگان و ابر و باد و باران و حیوانات و انسان و غیر این ها از مخلوقات، همگی مقهور امر پادشاه بی شریک و وزیر و در قبضه قدرت او مسخرند و اسیر^۲. چون زرع را فاسد خواهد، آمدن باران چه نفع تواند رسانید و اگر کشتی را غرق دریا پسندد، باد موافق چه تواند کرد. سری را که او بر خاک افکند که می تواند برداشت.

بلند آن سر که او خواهد بلندش نژند آن دل که او خواهد نژندش

گرت عزت دهد او ناز می کن وگر نه چشم حسرت باز می کن

و اگر تو را خواهد به ساحل نجات رساند، باد مخالف نیز مخالفت نتواند کرد و اگر

۱. پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری در تفسیر ادبی و عرفانی کشف الاسرار، ج ۱، ص ۳۶۲ می فرماید: «وله الاسماء الحسنی فادعوه بها؛ خداوند را نام های نیکویی باشد ایشان را با نام های نیکو بخوانید» (اعراف، آیه ۱۸۰). و آن نام ها نامور و ستوده و شناخته شده، نام های پرآفرین و بر دل ها شیرین، نظم پاک و گفت پاک از خداوند پاک، نظم به سزا و گفت زیبا از خداوند یکتا، آیین زبان چراغ جان و نثای جاودان، خود فرماید: نور من راه من است و لاله الله کلمه من است و من آن نور را آن کلمه هستم.

بنده که راه یافت به نور من یافت، بی که برد، به چراغ من برد، ما چراغ سنت، چراغ معرفت، چراغ محبت چراغ سنت و در دلش افروختیم. هم چنان که پروین اعتصامی در دیوانش تحت عنوان لطف حق فرموده است.

سوزن ما دوخت هر جا هرچه دوخت زآتش ما سوخت هر شمع که سوخت

و چراغ معرفت در سرش افروختیم و چراغ محبت در جانش افروختیم. ای شاد باد بنده ای که میان این

چراغ روان است. عزیزتر از او کیست؟ که نور اعظم در دلش تابان است و دیده روی دوست عیان.

۲.

ما به موج و باد فرمان می دهیم

آنچه می گوئیم ما آن می کنند

(پروین اعتصامی، همان)

ما به دریا حکم طرفان می دهیم

رودها از خود نه طغیان می کنند

انبار تو را آباد خواهد، بی باران هم گندم تواند داد.^۱ حقیر کم‌ترین، خطبه حضرت زینب - سلام الله علیها - در شام را به نظم در آورده‌ام که بی‌مناسبت با سروده‌های ملاحمد نراقی نیست.

بیان لسان الغیب در تفسیر نراقی (فنا‌ی آثاری و صفاتی و ذاتی)

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود این بحث با ثلثه غسله می‌رود^۲ بدان که اهل طرب و باده کشان سه پیاله می در صبح به‌ناشتا می‌نوشند تا معده را از مواد فاسده غسل دهد و نشانه شراب در هنگام بزم خوب ظاهر شود. به اصطلاح ایشان سه پیاله را «ثلثه غسله» می‌گویند، و به اصطلاح اهل عرفان این سه پیاله عبارت از فنا‌ی آثاری و صفاتی و ذاتی است که اول آثار خود را می‌شوید، دوم صفات و سیم ذات را که عارف به جز آثار آن نبیند و همه صفات و ذوات را در جنب صفات و ذات وجود حقیقی محو مضمحل بیند.

بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی کاندر آن جا طینت آدم مخمر می‌کنند^۳ یعنی چون به در میخانه عشق که عالم جمع و نور و فیض است یا عالم محبت و عشق رسیدی داخل مشو و تسبیح و تنزیه خدا کن و بگو: «سبحانک لا علم لنا الا ما علمنا»^۴. چه، این جا مقام انسان است و طینت انسان را در آن جا مخمر می‌کنند و ملک را در آن جا راه نیست. یا مراد^۵ از تسبیح سجده است، یعنی چون به آن جا آمدی سجده کن که آن جا جای تخمیر طینت آدم است و تو مأموری که به جهت آدم سجده کنی.^۶

سین انسان چون که خیزد از میان اول و آخر نماند غیر آن^۷
این جا مقام خلیفه الهی است و همگان را سجده واجب است.^۸
تو خلیفه حقیقی و نایب مناب جانشین پادشاه مستطاب
نسخه آیات ربانی استی مظهر اوصاف رحمانی استی^۹

۱. ملاحمد نراقی، معراج المعاده، جاویدان، ص ۷۶ و ۷۵.

۲. دیوان لسان الغیب انجوی شیرازی، ص ۸۶ بیت ۷.

۳. همان، ص ۱۱۹، بیت ۵.

۴. گفتند منزه می تو. نیست دانش ما را مگر آنچه آموختی به ما (بقره، ۳۲).

۵.

جبرئیل ز هم‌ریت وا مساند والله معک ز دور می‌خوانند

(سیف لایمه و برهان المله ردپادری، ملاحمد نراقی، خطی، آستان قدس رضوی، ص ۶)

۶. خزائن، ص ۵۰۸.

۷. سبزواری، شرح دعای صباح.

۸. ملاحمد نراقی، طاق‌دیس، ص ۲۴۰، ابیات ۲۱ - ۲۳.

۹. گردآورنده.

سرودهای لسان الغیب در تفسیر ملاحمد نراقی

چيست این سقف بلند ساده بسیار نقش زین معما هیچ عاقل در جهان آگاه نیست^۱ همانا مراد از این سقف نفس ناطقه انسانی است، بلندی آن چون از عالم امر است، سادگی به جهت بساطت آن، پر نقش به جهت آنکه نمودار^۲ عالم آفاق است با مظهر جمیع اسماء و صفات الهیه است.^۳

چسو آدم را فرستادیم بیرون جمال خویش بر صحرا نهادیم^۴
هم چنانکه علی (ع) در این باب فرموده است:

اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
پنداشته‌ای که همین جسم کوچک هستی و حال آنکه عالم اکبر (کبیر) را در تو پیچیده‌اند.

دواوک فیک ولا تبصر وداؤک منک ولا تشمر^۵

پس معلوم شد صفاتی که عین ذات‌اند، از قبیل علم و قدرت و بقا همیشه باقی هستند و انفکاک آن‌ها از ذات مستلزم نقص است و تغیر و تبدل آن‌ها باعث تغیر و تبدل ذات است، اما صفات فعل که دخلی به ذات ندارند، ضرر ندارد که در وقتی باشد و در وقتی نباشد و نبودن آن‌ها در وقتی نقصی نیست و تغیر آن‌ها باعث تغیر ذات نیست.^۶

اسماء عظیمه‌ی غفار و غافر

نصیحت: بدان که یکی از اسماء عظیمه الهیه غفار و غافر^۷ است و مقتضای ظهور آن در

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. دیوان حافظ انجوی سیگرازی، ص ۳۲، بیت ۱۷.

۳. ملاحمد نراقی، خزائن، ص ۵۰۷.

۴. سزواری، شرح دعای صباح، تصحیح دکتر نجفقلی حبیبی (چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، فروردین ماه ۷۲، شماره انتشار ۲۱۷۷، شماره مسلسل ۳۳۲۱) ص ۳.

۵. قاضی کمال‌الدین میرحسین بن معین‌الدین میدی یزدی، دیوان منسوب به امام علی (ع)، مقدمه و تصحیح حسن رحمانی و سیدابراهیم بن رشک شیرین (چاپ اول، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۹) ص ۳.

۶. ملامحمد مهدی نراقی، انیس الموحدین، ص ۶۷، ۶۸ و ۶۹.

۷.

اهل جرم و معصیت را آفرید

خانه غفاریش را در زنید

آفرید آن طایفه محتاج نان

(ملاحمد نراقی، مثنوی طاق‌دیس، ص ۱۰۲)

خواست تا غفاریش گردد بدید

ای گنه‌کاران کنون با صد امید

خواست تا زرقایش گردد عیان

وجود مذنب^۱ است. پس نباید مذنب عاصی مأیوس و ناامید^۲ باشد؛ چه، پدر و مادرم اول کسی بودند که بعد از وسوسه شیطان عصیان کردند و این صفت از ایشان به ما میراث^۳ رسیده و این دو نفر اول عصاة^۴ بودند ولیکن پدر ما نادم و پشیمان و تائب^۵ شد و شیطان بر عصیان باقی ماند.^۶ پس اگر تو نیز در عقب معصیت ندامت به هم رسانیدی و پشیمان شدی فطرت آدم برتر غالب است و الا سَجِّت شیطان در تو هست و از زمرة «وشاركهم فی اموال والاولاد» خواهی بود^۷ و ما که فرزند خَلْفِ آدم و حوا هستیم، از معصیت بری نیستیم که طلب استغفار شرط بندگی خداوند غَفَّار است.^۸

تجلی کلام الله در اصوات و حروف از ملاحمد نراقی

تذکر: عظمت کلام و علو مرتبه آن و یاد آوردن فضل الهی و لطف او را بر خلقی خود که چنین کلامی را از عرش جلال امر به نزول اجلال فرموده و آن را به فهم بندگان خود نزدیک ساخته و کلام خود را لباس حروف پوشانیده، نه عرش را توانایی شنیدن آن بودی و نه ما تحت الثری را، بلکه اجزای ایشان متلاشی شدی: "لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعاً متصدعاً من خشية الله"^۹؛ یعنی اگر ما این قرآن را بر کوهی می فرستادیم می دیدی که آن را که دلیل می شد و از هم شکافته می گردید. بلی مخلوق ضعیف را کجا طاقت عظمت کلام الهی و یارای تَلَأَلُو و درخشندگی نور اوست، و رسانیدن خدای تعالی کلام خود را با وجود علو درجه آن به فهم قاصر انسانی، به واسطه بیان آن را از برای ایشان به کسوت حروف و الفاظ شبیه است به صدا کردن انسان از برای بهائم و مرغان؛

۱. یعنی گنه کار.

۲. انه لا یبأس من روح الله الا القوم الکافرون؛ همانا از رحمت خدا ناامید نمی شوند مگر کافران (یوسف، آیه ۸۷).

خواست ناحق رحمت اندوزی کند مجرمان را عذرآموزی کند
(ملاحمد نراقی، مثنوی طاقدین، ص ۳۴۷).

۳.

پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من بجوی نفروشم
(دیوان حافظ انجوی شیرازی، ص ۹۹۴ بیت ۵)

۴. یعنی گناهکاران، جمع غَضَی و عصیان.
۵. تائب یعنی توبه کننده.
۶. آن گاه که شیطان از درگاه خداوند شد به خداوند گفت: «رَبِّ بِمَا اغْوَيْتَنِي» خدایا تو مرا گمراه کردی. ولی آدم بعد از نافرمانی به خداوند گفت: «ظَلَمْتُ نَفْسِي» خدایا من به نفس خود ظلم کردم (سخنرانی آقای حسین الهی قمشه‌ای در شبکه چهارم سیما).

۷. ملاحمد نراقی، خزائن، استاد حسن حسن زاده آملی (چاپ اول، قم: انتشارات قیام، ۱۳۷۸).

۸. گردآورنده. ۹. حشر، آیه ۲۱.

چه، انسان چون خواهد چارپایی یا مرغی را تفهیم کند که بیاید یا برود نظر به این که فهم آن‌ها از فهمیدن کلام انسان که از روی شعور و عقل صادر است و با ترتیب تمام در غایت انتظام به آن تکلم می‌شود قاصر است، لهذا آدمی در سخن گفتن از مرتبه انسانیت تنزل می‌کند و از تلکم با آن حیوانات به آنچه لایق آن‌هاست صدا می‌کند.

پس هم‌چنین چون انسان از حمل کلام الهی قاصر و عاجز بود لهذا سلطان کلام او از عرش عظمت و جلال به درجه فهم انسان نزول کرد و در مظاهر حروف و اصول تجلی نمود و صورت حروف به واسطه آن هم شرف گردید؛ هم‌چنان که بدن انسانی به واسطه تعلق روح مجرد به آن به مرتبه شرافت رسید.^۱

سخط^۲ و انکار و اعتراض بر ارادات الهیه و تقدیرات ربانیه

شکی نیست که این صفت منافی مقتضای توحید و ایمان و موجب سخط پروردگار متان^۳ است و بنده عاجز و ذلیل تمیز را که به اسرار قضا و قدر جاهل و از موارد حکمت‌ها و مصالح غافل است چه کار به اعتراض و انکار بر افعال خداوند خالق عالم حکیم و خبیر، و مخلوق ضعیف و بیکاره را چه یارای نارضایی به رضای پروردگار او.

اسماء الله در اسرار الحج (مناسک حج)

و چون داخل شود در هر یک از چهارکنج‌خانه دو رکعت نماز گذارد و سنت است سینه خود را به ستونی که در برابر حجرالاسود است بچسباند و بگوید: «یا واحد و یا احد^۴ یا

۱. ملا احمد نراقی، معراج السعاده (تهران: جاویدان) ص ۶۵۶-۶۵۸.

۲. یعنی ناخشنودی و نارضایی.

۳.

واهب و حنان و متان است او	صاحب لطف است و رحمان است او
هم عطوف است و رحیم است و کریم	هم عفو و هم غفور و هم رحیم
ما کجا و درک ذات پاک او	نیست کسی را رتبه ادراک او

(ملا احمد نراقی، مثنوی طاقدیس، ص ۱۹۳، ابیات ۱۲-۱۴)

۴. ارباب تحقیق و کیاست در فرق بین "واحد" و "احد" وجوه بسیاری ذکر نموده‌اند که ما برای احتراز از اطناب به برخی از آن وجوه اختصار می‌ورزیم:

الف) واحد متفرد بالذات، واحد متفرد بالذات والمعنی است.

ب) واحد به معنای نفی مشارک در ماهیت و صفات و تفرد در ایجاد و تدبیر و افاضه فیض به قاطبه اشیاء و عامه ممکنات است و «احد» به معنی بساطت محضه و سرایت مطلقه و برائت تامه از تجزیه و زیاده و نقصان و نتره از جمع انحاء تعدد از ترکیبی و تحلیلی و ذهنی و خارجی و عددی و غیر عددی و مقداری و

ماجد یا قریب یا بعید یا عزیز یا حکیم^۱ لا... فرداً وانت خیر الوارثین وهب لی من لدنک ذریه انک سمیع الدعاء»^۲.

اسماء و صفات در مستند الشیعه

الثانیه: ومن شرائطها التسمیه... از شرایط ذبح، گفتن اسم خداوند متعال است و این شرط اجمالی است به دلالت آیه شریفه «لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه»^۳؛ یعنی از آنچه هنگام ذبح نام بر آن ذکر نشده است نخورید. ولی در صورتی که فراموش کند اشکال ندارد.

و هنگامی که یادش آمد بگوید: «بسم الله - علی اوله و علی آخر». و در ملحق نمودن جهل به نسیان و فراموشی دو قول است که مرحوم محقق اردبیلی قول الحاق را فرموده ولی دلیلی ذکر نکرده است و برخی از علما دلیل برای الحاق ذکر نموده‌اند.

در گفتن نام خدا شرط نیست که در ضمن بسم الله باشد، بلکه هر جمله‌ای که مشتمل بر نام خدا باشد کفایت می‌کند. و این قول علما بر آنچه تصریح نموده‌اند و مخالفتی بین آنان وجود ندارد؛ مانند استغفرالله، الحمد لله و مانند آن.

هم چنین است غیر لفظ الله از اسماء الحسنی مانند «الرحمن، الرحیم» اگرچه بعضی در غیر «الله» خدشه نموده‌اند و نیز برخی عربیت را شرط دانسته‌اند و ظاهر این است که

غیرمقداری و وهمی و تخیلی و اضافی و حقیقی است.

(ج) واحد داخل در عدد در ضرب است، واحد خارج از عدد و بی‌نیاز از آن است.

(د) واحد اسم از برای مبدأ عدد و احد اسم است برای نفی آنچه از عدد با او ذکر گردیده است.

(ه) احد اسم از برای مبدأ عدد و واحد اسم است برای نفی آنچه از عدد با او ذکر گردیده است.

(و) احد اطلاق بر ذوی المقول و غیرذوالمقول می‌گردد، واحد مختص به ذوی المقول است.

(ز) واحد داخل در احد می‌شود، ولی احد داخل در واحد نمی‌شود.

(ح) برای واحد از نسخ خود ثانی متصور است، ولی احد به معنای نفی مطلق ثانی است.

آقایرامهدی آشتیانی، اساس التوحید، تصحیح جلال‌الدین آشتیانی (چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر،

۱۳۷۷) ص ۵۳.

۱.

هو العلیم وهو العالم هو الاعلم

نمود کار کلیمش به ازدری محکم

(نگارنده)

هو الحکیم هو الحاکم هو الاحکم

هو الحکیم هو الحاکم هو الاحکم

۲. ملاحمد نراقی، مناسک الحج (اسرار الحج)، نسخه خطی، آستان قدس رضوی.

۳. انعام، آیه ۱۲۱.

اقرب اعتبار عربی بودن است.

و در این که گفتن ذکر نام خدا به قصد ذبح باشد یا نه؟ ظاهر است که قصد شرط است تا این که دانسته شود تحقق ذکر نام خدا بر آن ذبح. ولی اگر مقارن با ذبح نام خدا به جهت دیگری برده شود کفایت نمی‌کند. و نام خدا را شخص ذبح‌کننده باید بگوید نه دیگری؛ اگر دیگر که غیر از ذابح است بگوید کفایت نمی‌کند.^۱ احتمال قریب به یقین این است که منظور ملاحمد نراقی از اسماء الله همان ۹۹ اسم توقیفی و توظیفی است؛ در غیر این صورت هر چه در عالم هست همه اسماء الله است.^۲

آیات قرآنی در اشعار نراقی

چو شدی مغرور بر رب^۳ کریم
گفت رو رو پس تو نادان بسوده‌ای
خواست حق تا رحمت اندوزی کند
از چه کردی این گناهان عظیم
عقده‌ای از نکته‌ای نگشوده‌ای
مجرمان را عذر آموزی کند
(مشوی طاقدیس، ص ۳۴۷)

در مقام و منزلت عشق

دی داد پیر می‌کده فتوی که لازم است بی عشق هر که کرده نمازی قضا کند^۴
(ملاحمد نراقی، خزائن، ص ۴۵۷)

و آن می‌که به دوست ره نماید
اختیار و قبول امانت الهی که همه موجودات از پذیرفتن آن عاجز بودند (خلیفة الهی):
بود انسان چون ظلوم و چون جهول
این امانت چیست ای یار رفیق
و این نستیجه اختیار قدرت است
بار تکلیف است در پای عمیق
اندرین قدرت هزاران آفت است
(مشوی طاقدیس، ب ۱۴، ص ۳۰۴)

۱. ملاحمد نراقی، مستند الشیعه فی احکام الشریعه، (مشهد: انتشارات تیزهوش، ۱۴۱۷ ق) ج ۲، ص ۴۵۵.

۲. گردآورنده. ۳. ای انسانی که مغرور شدی به بخشش پروردگار (انفطار، آیه ۶).

۴. هم چنین لسان الغیب این چنین فرموده:

هر آنکه در این حلقه نیست زنده به عشق
بیر او نمرده به فتوی من نماز کنبد
(دیوان حافظ انجوی، ص ۱۱۳، بیت ۱۲).

اسماء الله

آسمان و خاک دیدندی اسیر پیش تقدیر خداوند قدیر
(مشوی طاقدیس، ب ۱۶، ص ۳۰۳)

مدح باشد هم ظلوم و هم جهول در حق انسان نه ذم ای بوالفضل
(مشوی طاقدیس، ب ۲، ص ۳۰۵)

همه کرامت و شرافت انسان در این است که آدمی دارای اختیار است و امانت الهی را
که خلیفه‌اللهی است، پذیرفته است.

اسماء و صفات باری تعالی در آثار ملامحمد مهدی نراقی

در کیفیت صفات باری تعالی

بدان که جماعت اشاعره قائل اند به این که صفات الهی زایدند بر ذات او؛ به این معنی که خداوند را ذاتی است علیحده و صفاتی است علیحده که آن صفات قائم به آن ذات اند؛ مثلاً می‌گویند ذات الهی غیر از صفت علم است که قائم به اوست، و این مذهب باطل است به سه جهت:^۱

[وجه اول] این که لازم می‌آید که خدای تعالی مرکب باشد از دو چیز: ذات او و صفاتی که زائد بر ذات اویند. و جناب الهی از ترکیب منزّه است، هم چنان که بعد از این مذکور خواهد شد.

[وجه دوم] آن که لازم می‌آید که ذات در دانستن و اراده کردن و سایر صفات محتاج به آن صفت زایده باشد و ذات خالی، کافی نباشد و این باطل است؛ زیرا که ذات جناب اقدس الهی احتیاج به هیچ چیز دیگر ندارد.

[وجه سوم] این که این صفاتی که غیر از ذات الهی هستند یا قدیم اند یا حادث.^۲ و

۱. این عقیده باطل است؛ زیرا تعدد در قدما پیش می‌آید و ناگزیر باید قائل به قدما ثمانیه باشیم؛ هم چنان که حاجی سبزواری در شرح منظومه، صفحه ۱۶۱ به زیبایی این مطلب را رد کرده است:

الاشعری بازدیاد قائله و قال بالنیابة المعتزله

در مصراع اول باید قائل به کثرت قدما شد و دوم نفی صفت از ذات حق که هر دو فرقه (اشاعره و معتزله) بر این امر واقف نبوده‌اند که صفات نحوی از وجود هستند و وجود حقیقی مشکک و دارای مراتب مختلفه است. بنابراین مرتبه واجبیه این نحو از وجود، برای واجب الوجود به طور عینیت ثابت خواهد بود. غلامحسین آهنی، کلیات فلسفه، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۲.

۲. فرقه کرامیه و مجسمه صفات کمالیه را زائد به ذات و حادث دانسته‌اند و این گفتار بی‌اساس است؛ زیرا به

معنی قدیم آن است که همیشه بوده است و وقتی نبوده است که او نباشد؛ و معنی حادث آن است که در وقتی نبوده است و بعد از آن به هم رسیده باشد، و این هر دو قسم باطل است؛ زیرا که صفاتی که زاید بر ذات اند اگر قدیم باشد لازم می آید که غیر از ذات الهی موجودی دیگر هم باشد و حال آن که قدیم مختص ذات احدیت است و سایر موجودات حادث اند؛ و اگر آن صفات زاید حادث باشند لازم می آید که جناب اقدس الهی - جَلَّ شَأْنُهُ - در وقتی که صفات را نداشته باشد و بعد از آن حادث شده باشد و لازم می آید که - نمود بالله - خدا در وقتی جاهل و عاجز باشد و بعد از آن عالم و قادر شود و بطلان این ظاهر است. پس معلوم شد که مذهب اشاعره باطل است.^۱ و جمعی دیگر نفی صفات از خدا کرده اند و می گویند خدا را هیچ صفتی نمی باشد و این که می گویند خدا عالم است یا قادر است معنی آن این است که جاهل نیست و یا عاجز نیست (یعنی مقصود اینها ارجاع و برگرداندن صفات ثبوتیه الهیه بر صفات سلبيه است و این صحیح نیست به جهت توالی مفسده؛ چنان که جناب نراقی بیان می فرماید.^۲

و بالجمله می گویند خدا را متصف به هیچ صفتی نمی توان کرد و در واقع و نفس الامر هم صفتی از برای او نمی باشد. مخفی نیست که از این مذهب تعطیل لازم می آید؛ زیرا که هرگاه جناب الهی را نه عالم توان گفت و نه جاهل باید توقف نمود و در حق او باید ساکت و حال آن که هرگاه صفت علم از او نفی شود جهل او لازم می آید. و این مذهب با وجود این که مستلزم جهل و عجز و نقص جناب اقدس الهی است مخالف کل انبیا و اولیا است، پس بطلان آن بر هر کسی ظاهر و هویدا است.

کلام معجز نظام مولی الموحدین ابوالاثمه، لنگر عرش خدا، علی بن ابی طالب^۳

از امیرالمؤمنین علی (ع) وارد شده است که: «اول دین، شناختن خداست و کمال

نجسم ذات و عروض صفات قائل گردیده اند. حاجی سبزواری - چنان که که شیوه اوست - به زیبایی در این شعر عقاید کرامیه را در مورد صفات واجب الوجود بیان کرده است:

ونعمة الحدوث فی الطنبور قدزادها الخاجر عن مفظور

(شرح منظومه، ص ۱۶۱ بیت ۴)

مراد از طنبور حدوث صفات است، و خارج از مفظور یعنی عمل فطری و سالم؛ یعنی کسی که از عقل فطری و سالم بی بهره است یا از قلمرو عقل فطری و سالم خارج گردیده نعمة حدوث سر داده و صفات کمالیه را زائد بر ذات و حادث دانسته است. خارج از مفظور تعبیر و تفریع فرقه کرامیه است. غلامحسین آهنی، کلیات فلسفه اسلامی، ص ۹۱.

۱. ملا محمد مهدی نراقی، ایس الموحدین، تصحیح قاضی طباطبائی (انتشارات الزهراء، ۱۳۶۳) ص ۶۳ و ۶۴.

۲. گردآورنده. ۳. عنوان و تیزر از گردآورنده است.

شناختن او، اقرار به یگانگی اوست و کمال یگانه دانستن او این است که صفات را از او نفی کنند.^۱

ذات خدا بسیط و مجرد است و منشأ همه صفات کمالیه است

مذهب ارباب شریعت و جمیع حکما اسلام این است که از برای خدا صفات کمالیه ثابت و متحقق است و آن صفات الهی عین ذات الهی است و این مذهب حق است، هم از حیث شرع و هم از حیث عقل، و باید اهل اسلام به این نحو اعتقاد کنند. و مراد از صفات الهی که عین ذات او است، این نیست که ذات و صفات دو چیزند که با هم متحد و یکی شده‌اند؛ زیرا که یکی شدن دو چیز محال است؛ بلکه مراد این است که ذات اقدس الهی ذاتی که نایب مناب^۲ و قائم مقام همه صفات است و احتیاج به هیچ چیز زاید بر خود ندارد. مثلاً ما در دانستن چیزها محتاج هستیم که صفت علم، قائم به ذات ما باشد تا بر ما ظاهر و منکشف شود؛ و در توانایی بر امور محتاجیم به این که

۱. بیان علی (ع) در نهج البلاغه: اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه. لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة فمن وصف الله سبحانه فقد قرّنه... (نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۲۳).
العجز عن درک الادراک ادراک والبحت عن سر ذات السر اشراک
(قاضی کمال الدین میرحسین بن معین الدین مبینی یزدی، دیوان امیرالمؤمنین (ع) تصحیح حسن رحمانی و سیدابراهیم بن رشک شیرین)

شیخ محمود شبستری، گلشن راز، ص ۱۲۳ این بیت را آورده و هم چنین در مجالس پنج گانه، ص ۲۳. محمدعلی فروغی هم این بیت را به حضرت نسبت داده‌اند. ترجمه عبارت چنین است:
آغاز دین معرفت و شناخت کردگار است و کمال معرفت، ایمان به ذات آفریدگار است. کمال ایمان در توحید اوست و کمال توحید در اخلاص به ساخت مقدس اوست و کمال اخلاص در نفی صفات زاید بر ذات اوست؛ زیرا هر صفتی غیر از موصوف و هر موصوفی غیر از صفتی است که بر آن عارض می‌شود. پس هر کس برای خداوند صفتی زاید قائل شود، او را فرین و همدم چیزی ساخته است و هر کس که او را فرین چیزی بداند او را دو چیز انگاشته و هر کس خدا را دو چیز بینگارد برای آن جزء و بخش قائل شده و هر کس چنین اعتقادی داشته باشد خدا را نشناخته است، جاهل به مقام ربوبی است و به سوی او اشاره می‌کند و هر کس چنین کند او را محدود ساخته و هر محدودی قابل شمارش و خدا منزله از این نسبت‌هاست.

نشانی داده‌اند اندر خرابیات که التوحید استقاط الاضافات

شیخ محمود شبستری، گلشن راز، به اهتمام احمد مجاهد و محسن کیانی (چاپ اول، تهران: انتشارات

«ما» و منوچهری، ۱۳۷۱) ص ۸۷.

۲. در این جا ایجاد شبهه می‌شود که شاید نراقی هم حرف معتزله را تکرار کرده است و حال آن‌که ملا احمد نراقی در اشعارش انسان را نایب مناب خداوند دانسته است:

تو خلیفه حقی و نایب مناب جسانشین پادشاه مستطاب

(منوی طاق‌دین، ص ۲۴۰، بیت ۲۱)

صفت قدرت به ذات ما قائم شود تا توانیم آن امور را به عمل آورد.^۱

صفت دوم

آن است که جناب الهی "مرکب" نیست. بدان که مرکب آن است که از چند چیز فراهم آمده باشد و مرکب بر دو قسم^۲ است:

آن است که خدای تعالی "محل حوادث" نیست. یعنی حالات مختلفه عارض ذات مقدس او نمی شود؛ مثل خواب و بیداری، و سهو و نسیان،^۳ و حرکت و سکون، و آکل و شرب^۴، و جوانی و پیری، و بیماری و صحت، و واماندگی و دل‌تنگی، و سایر حالات مختلفه. و دلیل بر منزّه بودن جناب الهی از این حالات مختلفه آن است که عارض شدن این‌ها بر ذات مقدس، باعث تغییر در ذات می شود و مع ذلک عروض این حالات، مستلزم و عجز و احتیاج است و جناب الهی از آن‌ها منزّه است.

۱. انیس الموحدین، ص ۶۵.

۲. ۱. حقیقی: مثل ماهیت که فراهم آمده از جنس و فصل باشد. مثل انسان - انسان → ناطق + الف (عقلی حیوان → فعل + جنس.

۲. اعتباری: مثل ممکن‌الوجود که از وجود و ماهیت فراهم آمده است.

۱. حقیقی: دو چیز آن‌چنان ترکیب می‌شوند که هیچ یک خاصیت اولی خود را ندارد و جسم مرکب
سومی به وجود می‌آید؛ مثل:

(ب) خارجی $H_2O \rightarrow 2 + O \rightarrow$ آب → هیدروژن + اکسیژن مایع → گاز + گاز

۲. اعتباری: چند چیز در کنار هم قرار می‌گیرند و چیز سومی را می‌سازند و هیچ یک خاصیت اولیه خود را از دست نمی‌دهند مثل آجر آهن و چوب در ساختمان.

اشارات و تدبیهات ابن سینا به کوشش دکتر حسن ملکشاهی، (چاپ سوم، تهران: انتشارات سروش) ص ۲۷۱.

۳. نسیان یعنی فراموشی:

نسبت نسیان به ذات حق مده بار کفر است این بدوش خود منه

(دیوان پروین اعتصامی، ص ۳۷۴، بیت ۱۲)

بعضی از متکلمین معتقدند لفظ انسان صلش از نسی (فراموشی) گرفته شده است لذا باید همواره ذکر را در مقابل آن آورد و او را همواره باید یادآوری کرد که از کجا آمده به کجا می‌رود و چه باید بکند و این فلسفه نماز (ذکر) و امر به معروف و نهی از منکر است. در مقابل، کسانی که می‌گویند انسان حاصل انس (الفت) است.

مطربا مجلس انس است غزل خوان و سرود
چند گویی که چنین رفت و چنان خواهد شد
گور مسجد به خرابیات روم خرده مگیر
مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد

(حافظ انجوی، بیت ۸ و ۷، ص ۱۱۶)

اما ملا احمد نراقی در خزائن این امر را به زیبایی جمع کرده است؛ یعنی لفظ انسان را از هر دو داشته است و این دو معنی را در مقابل یکدیگر ندانسته است.
۴. یعنی خوردنی و نوشیدنی.

هر مخلوقی آینه منشأ ظهور علت و خالق خود است^۱

و این که می‌گویند: «یمكن ان يكون الشيء الواحد ظاهراً ومظهراً» این معنی در وحدت اطلاقی رفیع الدرجات معقول است و مراد آن است که ظاهر حق باطن است و مظهر نیز از خارج به آن منضم نشده است تا غیر حق مؤثر در وجود باشد، بلکه مظهر از نفس اظهار و ایجاد حق به لحاظ حصول اضافه اشراقی از نورالانوار حاصل شده است. پس حق به اعتبار غیب وجود ظاهر و به لحاظ فعل و ایجاد مظهر است از این باب که خلق همان ایجاد حق است و هر مخلوقی آینه منشأ ظهور علت و خالق خود است و بین این دو حجاب متصور نمی‌باشد؛ چون بین او و خلایق حجابی نیست.^۲ در کلمات ائمه اهل بیت

۱.

ای نسخه نامۀ الهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست

وی آینه جمال شاهی که تویی
از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

(جلال‌الدین محمد، دیوان کبیر، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر)
۲. شاید از طرف خداوند حجابی نباشد ولی از طرف ما حجاب می‌باشد؛ هم‌چنان‌که ملا احمد فرموده است که بین انسان و خدا هفتاد مزار حجاب می‌باشد. حجاب در لغت به معنی برده حائل دو چیز است و به اصطلاح صوفیه هر چیزی است که انسان را از حق تعالی باز دارد (شرح مصطلحات صوفیه در دیوان حافظ، ص ۷۹).

حجاب‌ها چهار است: دنیا، نفس، خلق، شیطان.

الف) دنیا حجاب عقبی است هر که با دنیا بیار آمد عقبی را بگذارد.

ب) خلق حجاب طاعت است هر که بر پای خلق مشغول گردد طاعت را بگذارد.

ج) نفس حجاب حق است هر که به هوای نفس رود خدای را بگذارد.

د) شیطان حجاب دین است هر که موافقت شیطان کند دین را بگذارد (شرح تعرف، ج اول، ص ۲۶). این مضامین در دیوان حافظ فراوان دیده می‌شود که به اختصار چند نمونه می‌آوریم:

حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم
خوشا دمی که از آن چهره برده برفکنم

(ب ۲۱، ص ۶۳)

حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز
خوشا کسی که در این راه بی حجاب رود

(ب ۱۷، ص ۱۷۳)

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

(ب ۶، ص ۱۳۷)

زیر دیوار وجود "تو" تویی گنج گهر
گنج، ظاهر شود از تو ز میان برخیزی

(دیوان کبیر مولانا، جزو شنسم، ص ۱۴۸)

از بایزید بسطامی می‌پرسیدند "که راه به حق چگونه است؟ گفت: تو از راه برخیز که به حق رسیدی" (تذکرة الاولیاء، عطار، ص ۱۳۷).

حقیر کم‌ترین گستاخی نموده و کلامی را به این مضمون به نظم در آورده‌ام:

ز خود تا خدا یک الف شد حجاب
بِذَران حجاب و ز حق رو متاب

و فریدالدین عطار در دیوان خویش این چنین فرموده است:

به آنچه ذکر شد تصریحات و تلویحات و اشارات کثیره است.^۱



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

میان نفس و هوا دست و پای چند زخم

در این نشمین خاکی بدین صفت که منم

منصور حلاج این چنین فرموده است:

فارغ بانک انی من البین

بینی و بینک انی یزا حمنی

یعنی میان من و تو، یک، است انیت، " این منم " در کشاکش است که مرا عذاب می دهد، آه به انیت

خویش، از ره لطف، این " این منم! " ما را از میان ما، دو، بردار!

(جواد نوربخش، حلاج شهید عشق الهی، ناشر مؤلف، چاپ اول، سال ۱۳۷۳، بخش ۱۰، ص ۱۷۶).

۱. ملامحمد مهدی نراقی، قره العیون، ص ۵۵۲.